

The Necessity and Methodology of Imamate Problem with Emphasis on Islamic Lifestyle

ARTICLE INFO

Article Type

Research Article

Authors

Nayereh Sadat Esmaili Taba^{1*}

Seyed Ahmadreza Shahrokhi²

Masoumeh Movahednia³

How to cite this article

Nayereh Sadat Esmaili Taba, Seyed Mohammadreza Shahrokhi, Masoumeh Movahednia, The Necessity and Methodology of Imamate Problem with Emphasis on Islamic Lifestyle, *Journal of Islamic Life Style Centered on Health*. 2023;7(1):370-378.

1. PhD student, Department of Islamic Theology, University of Qom, Qom, Iran (Corresponding Author).

2. Assistant Professor, Department of Philosophy and Theology, University of Qom, Qom, Iran.

3. Assistant Professor, Department of Philosophy and Rhetoric, University of Qom, Qom, Iran.

* Correspondence:

Address:

Phone:

Email: taba.na75@yahoo.com

Article History

Received: 2023/02/24

Accepted: 2023/04/29

ABSTRACT

Lifestyle is the combination of internal and external affairs of a person's life. Internal matters such as: insights and tendencies and external matters such as: behaviors, situations and assets; Lifestyle includes all areas of human life, not one or more specific areas; Lifestyle refers to the totality of a person's life, not individual behaviors, tendencies, or insights. Imamate, as the first controversial issue of Islamic history and thought, has a basic and central meaning: the succession of the Prophet in the matter of guidance, guardianship of the Islamic society and resolution of differences and crises in the society. "Imamate" was the Shiite vision of the crisis and its solution, while "Khilafah" is the Sunni vision of the crisis of leadership after the Prophet. The present study examines the perspective of the leadership of the Islamic society and the succession of the Prophet of Islam from the perspective of one of the thinkers and theologians of the middle ages of Shiism, namely Abul Fatah Karajeki, with a descriptive and analytical method. According to the Shia belief, imamate is the continuity of prophecy and written texts from Almighty God, and true faith cannot be realized except by accepting it. This belief was doubted and denied among Sunnis. Since the issue has historical roots, it is necessary to refer to the advanced sources of the parties.

Karajeki is one of the advanced thinkers who has a clear, precise and scientific theoretical approach to the problem of Imamate. However, this perspective and his views are still unknown. Based on this, the present research aims to investigate and analyze the methodology and necessity of the issue of Imamate from Karajeki's point of view, as well as the analysis of his seventeen principles regarding Sunni assumptions about the issue of Imamate, to explain and analyze the issue of the necessity of Imamate. The result obtained is that he considers the origin of Imam's need to preserve Sharia and continue the Prophet's mission. As a result, Imamate is seen as a completely theological issue.

Keywords: Life style, imamate , Islamic, Karajeki,

ضرورت و روش‌شناسی مسئله امامت با تاکید بر سبک

زندگی اسلامی

تاریخ دریافت: 1401/12/05

تاریخ پذیرش: 1402/02/09

*نویسنده مسئول: taba.na75@yahoo.com

مقدمه

امامت، به‌عنوان نخستین مسئله‌ای مناقشه برانگیز تاریخ و اندیشه اسلامی، یک مدلول اساسی و محوری دارد: جانشینی پیامبر در امر هدایت و سرپرستی جامعه اسلامی. ایده‌ی «امامت» و «خلافت» در واقع پاسخی بود برای حل همین بحران بنیان‌برانداز؛ بحرانی که به مهم‌ترین و شاید حیاتی‌ترین مسئله‌ای تاریخی جامعه اسلامی نیز مورد توجه اندیشمندان و محققان بوده است.

از میان انبوه نویسندگان و محققان که اثرهای ارزشمندی در خصوص «مسئله امامت» از خود برجای گذاشته ابوالفتح کراچکی (1)، فقیه، محدث و متکلم بزرگ شیعه در سده‌ی پنجم است. وی، به‌رغم اینکه چهره چندان شناخته‌شده‌ای به شمار نمی‌آید اما غنای فکری و عمق علمی آثارش بیانگر این است که وی از اندیشمندان بزرگ تاریخ تشیع بوده است. مهم‌ترین اثر ایشان در موضوع امامت، کتاب «التعجب من اغلاط العامه فی مسئله الامامة» است. باین‌وجود چشم‌انداز و دیدگاه‌های او هنوز ناشناخته مانده است. در خصوص روش‌شناسی و ضرورت امامت از نگاه ایشان تحقیق مستقلی صورت نگرفته است.

از آنجاکه شیوه تحقیق و نگارش کراچکی، همراه با نوعی نگاه تاریخی به مسئله امامت است؛ ما را در ترسیم ماجرای نزاع بر سر مسئله امامت کمک شایانی می‌کند. خصوصاً اینکه آثار ایشان به لحاظ زمانی هم دارای اهمیت است. چون از عصر حضور ائمه علیهم‌السلام نیز فاصله زمانی چندانی ندارد. وی در روزگاری می‌زیسته که نزاع و مناقشه‌های فکری بر سر این مسئله به اوج خود رسیده بود.

با توجه به این نکات، مسئله پژوهش پیش رو، درباره چگونگی روش‌شناسی و ضرورت امامت، در آراء کلامی کراچکی است تا پرتوی تازه‌ای به مسئله افکنده و سیر جدیدی برای بحث ترسیم نماید. لذا ابتدا به روش‌شناسی کلامی علامه کراچکی و سپس به‌ضرورت امامت از دیدگاه ایشان خواهیم پرداخت.

روش‌شناسی کلامی کراچکی

متکلمان اسلامی در روش استنباط مسائل کلامی، رویه واحدی نداشته‌اند؛ چه اینکه به چندین مکتب و نحله فکری تقسیم می‌شوند که هرکدام در مواجهه با مسائل کلامی روش خاص به خود را داشتند. با مورد تحلیل و بررسی قرار دادن روش‌شناسی کلامی هریک از متکلمان، لازم است ابتدا مشخص نماییم که متکلم موردنظر ما، دارای چه گرایش فکری و متعلق به کدام مکتب کلامی است.

در خصوص روش‌شناسی کلامی کراچکی، باید اذعان کنیم که ایشان از تربیت‌یافتگان مکتب کلامی بغداد است که به‌وسیله استادش شیخ مفید بنیان‌گذاری شده بود؛ بدین‌جهت روش کلامی ایشان نیز تا حد زیادی وابسته به همان مکتب فکری‌ای می‌تواند باشد که ایشان داشت: مکتب بغداد.

نیره سادات اسماعیلی طبا^{1*}

دانشجوی دکتری، گروه کلام اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول).

سید احمدرضا شاهرخی²

استادیار، گروه فلسفه و کلام، دانشگاه قم، قم، ایران.

معصومه موحدنیا³

استادیار، گروه فلسفه و کلام، دانشگاه قم، قم، ایران.

چکیده

سبک زندگی، ترکیب امور درونی و بیرونی زندگی آدمی است. امور درونی نظیر: بینش‌ها و گرایش‌ها و امور بیرونی نظیر: رفتارها، وضع‌ها و دارایی‌ها؛ سبک زندگی، دربرگیرنده همه‌ی حوزه‌های زندگی آدمی است، نه یک یا چند حوزه خاص؛ سبک زندگی، دلالت بر کلیت و برآیند زندگی آدمی می‌کند، نه تک به تک رفتارها، گرایش‌ها یا بینش‌ها.

امامت، به‌عنوان نخستین مسئله‌ای مناقشه برانگیز تاریخ و اندیشه اسلامی، یک مدلول اساسی و محوری دارد: جانشینی پیامبر در امر هدایت، سرپرستی جامعه اسلامی و رفع اختلاف و بحران در جامعه. «امامت» چشم‌انداز شیعی به بحران و حل آن بود درحالی‌که «خلافت» چشم‌انداز اهل سنت به بحران رهبری بعد از پیامبر است. پژوهش حاضر، چشم‌انداز به مسئله رهبری جامعه اسلامی و جانشینی پیامبر اسلام را از منظر یکی از اندیشمندان و الاهدیان قرون میانه مذهب تشیع، یعنی ابوالفتح کراچکی، با روش توصیفی و تحلیلی موردبررسی قرار می‌دهد. به باور شیعه امامت، استمرار نبوت و منصوص از جانب خدای متعال است که ایمان راستین، جز با پذیرش آن محقق نمی‌شود. این باور در میان اهل سنت مورد تردید و انکار قرار گرفت. از آنجاکه مسئله ریشه تاریخی دارد، لازم است به منابع متقدم فریقین مراجعه شود.

کراچکی یکی از اندیشمندان متقدمی است که رویکرد نظری شفاف، دقیق و علمی در مسئله امامت دارد. باین‌وجود این چشم‌انداز و دیدگاه‌های او هنوز ناشناخته مانده است. به این اساس، پژوهش حاضر باهدف اصلی بررسی و تحلیل روش‌شناسی و ضرورت مسئله امامت از منظر کراچکی همچنین تحلیل تاثیر مسئله امامت در سبک زندگی اسلامی بشریت را موردنظر قرار دهد. نتیجه‌ای که به‌دست آمده اینکه وی، خاستگاه ضرورت امام را حفظ شریعت و تداوم رسالت پیامبر می‌داند. در نتیجه به امامت یک مسئله کاملاً الهیاتی است که در زندگی انسان به عنوان راهبر نقش کلیدی دارد. **واژگان کلیدی:** سبک زندگی، امامت، اسلامی، کراچکی، ضرورت، روش‌شناسی

مسئله سرتاپا الاهیاتی و از اصول اعتقادات دینی است؛ حال آن‌که در نظر اهل تسنن یک مسئله فقهی و از فروع مسائل دینی به شمار می‌رود.

وی به‌عنوان متکلم و اندیشمند شیعی، از چنین چشم‌اندازی به مسئله امامت نگریسته و ریشه نزاع تاریخی بر سر این مسئله را در همین تفاوت منظر می‌داند. وی، برای ترسیم دقیق جغرافیای بحث و بنا به درخواست برخی از مؤمنان، رساله‌ای جداگانه تحت عنوان «الإبانه عن المماتة فی الاستدلال بین طریقی النبوه و الامامة» نگاشته است؛ در مقدمه این رساله می‌نویسد:

برادر من (که همواره مؤید به تأییدات خداوند باشی)؛ به من خبر رسید با فردی در مسئله امامت، گفت‌وگو کرده‌ای؛ او باور نداشت که امامت، همانند رسالت، اصلی از اصول دین باشد. مدعی او این بود که امامت مانند رسالت نیست؛ بلکه مسئله‌ای است فقهی و فرعی که اگر کسی بدان منکر شود نتوان گمراه و کافر خواند. من در این کتاب، مطالبی برایت می‌آورم که با دانستن آن، بطلان تمام آنچه را گفته‌اند، بدانی. برایت روشن می‌کنم که امامت، اصل است {نه فرع} و به نبوت تعلق دارد؛ هرکسی با آن مخالفت کند، به کفر می‌افتد و نیز مبرهن می‌کنم که دلایل و حجّت‌ها در اثبات نبوت و امامت، همانند است؛ هرکس که امامت را رد کند، مانند آن است که رسالت را مردود دانسته است.

در مقدمه رساله «الإبانه» آشکارا بیان می‌کند که امامت در منظومه فکری او، مانند سایر متکلمان شیعه، جایگاهی نظیر جایگاه پیامبری دارد. در واقع امام، جانشین پیامبر در امر هدایت انسانی است، از این رو ادامه‌دهنده راه پیامبر و هم‌تراز او در کلیه مسائل به جز دریافت و ابلاغ وحی است. به همین دلیل دقیقاً همان دلایلی را که معتزلیان در راستای اثبات نبوت و در پاسخ به یهودیان مطرح می‌کنند کراچکی همان‌ها را برای اثبات امامت و تبیین جایگاه آن به کار می‌گیرد.

کراچکی معتقد است، جایگاه امامت همچون جایگاه نبوت است و این دو را می‌توان به یک شیوه استدلالی اثبات کرد بنابراین از اصول دین است و نه از فروع آن (کراچکی، همان). وی، به‌منظور اثبات این امر که راه و روش اثبات امامت، همان راه و روش اثبات نبوت است، یک مناظره و گفتگوی فرضی صورت می‌دهد که در آن سه طرف حضور و نقش فعال دارد: یهودی، مسلمان معتزلی و مسلمان شیعی. یهودی در پی آن است که بداند دلایل نبوت پیامبر اسلام چیست در حالی که مسلمان شیعی در پی اثبات همسانی نبوت و امامت و منصوص بودن امام از سوی خداوند است. متکلم معتزلی اما در مقام اثبات نبوت پیامبر اسلام برای یهودی و انکار منصوص بودن امام در مواجهه با فرد شیعی است.

دلایل کراچکی بر کلامی بودن مسئله امامت با توجه به آنچه بدان پرداختیم، در ادامه بحث به بررسی وجوب عقلی و نقلی مسئله امامت و تعطیلی بردار نبودن آن می‌پردازیم:

وجوب عقلی امامت مبتنی بر عدالت استدلال کراچکی بر الاهیاتی بودن مسئله امامت طبق قاعده عقلی به راین فرض استوار است که: عدل در نظام تکلیف، فقط بر پایه

رویکرد عقل‌گرایانه و بهره‌گیری از روش عقلی در مسائل کلامی مهم‌ترین ویژگی مکتب بغداد است. مؤسس این مکتب، شیخ مفید، برای تثبیت و تحکیم روش عقل‌گرایانه خویش، در برخورد با روایات و احادیث به شکل سخت‌گیرانه‌ای رفتار می‌نمود.

روش کراچکی در استفاده از اخبار کراچکی، به پیروی از استادش شیخ مفید، شیوه وی را اتخاذ نمود. به همین دلیل در استدلالات کلامی خود معمولاً به‌صرف روایات و اخبار بسنده و استناد نمی‌کرد؛ بلکه اگر روایتی اعتبار سندی‌اش ثابت می‌شد و با قوانین عقلی در تعارض قرار نمی‌گرفت از آن به‌عنوان مقدمه استدلال کلامی بهره می‌جست؛ اما اگر روایتی از مرحله نقد سندی به سلامت بیرون نمی‌آمد و یا محتوای آن متعارض با قوانین عقلی می‌نمود هرگز بدان توجه نمی‌نمود. به همین جهت، او علاوه بر عدم حجیت خبر واحد، حجیت خبر متواتر را در صورتی که مخالف با قراین و شواهد تأییدکننده بود، نمی‌پذیرفت. چنانکه خود، تصریح می‌کند: روایات و اخباری که موجب علم {اطمینان و یقین} می‌شوند دو گونه‌اند: 1. اخبار متواتری که به دلیل کثرت روایان و عدم قرینه بر تبانی آنان بر دروغ، نتوان گفت که دروغ‌اند؛ 2. خبر واحدی که قرینه صحت داشته باشد تا حدّ تواتر که آن قرینه برهان بر درست گوئی خبردهنده بوده و بطلان در آن راه نداشته و فسادی در آن رخ نه نماید... و اگر خبر واحد، عاری از قرینه تأییدکننده باشد حجیت نداشته و به‌هیچ‌وجه مورد اعتماد و عمل واقع نمی‌شود (1).

کراچکی ذیل اثبات همسانی دلایل امامت و نبوت، در مورد ارزش معرفتی نقل متکی به عقل، چنین می‌نویسد:

«بدان که آگاهی و شناخت، از دو راه به دست می‌آید: عقل و نقل. به‌واسطه عقل، معقولات ادراک می‌شوند و به‌واسطه نقل، محسوسات. معجزات پیامبران، از امور حسّی‌اند؛ بنابراین برای کسی که در زمان او معجزه رخ نداده، هیچ راهی برای علم به آن نیست جز از طریق شنیدن نقل آن. از سویی، هیچ راهی برای صحّت همه اخبار نداریم، چنان‌که به هیچ طریقی همه آن‌ها را نیز نمی‌توان انکار کرد؛ در میان آن‌ها، هم مطالب حق و وجود دارد و هم باطل، هم صحیح وجود دارد وهم فاسد. راه تشخیص حق از باطل، تواتر و کثرت روایان است که عدم تبانی آن‌ها بر جعل و دروغ و تحریف ممکن نباشد و این نیز حکم عقل است»

امامت منصبی الهی کراچکی، در هیچ‌یک از آثارش تعریف فنی از «امامت» ارائه نکرده است ولیکن از سیاق و فحوای کلام ایشان می‌توان استنباط کرد که وی تعریف «امامت» را مفروض گرفته است که بر مبنای عبارات ایشان می‌توان این‌گونه تقریر نمود: «امامت منصبی است الهی که از سوی خداوند به یکی از امامان معصوم به‌عنوان جانشین رسول خدا اعطاشده و بشر هیچ‌گونه دخالتی در این انتخاب و اعطا ندارد.

امامت از اصول دین امامت، نزد هر یک از مذاهب اهل تشیع و تسنن از جایگاه کاملاً متمایز و متفاوتی برخوردار است. در تفکر شیعی، امامت یک

دانشمندان و فرماندهی جنگ و سپاه یکی از اموری است که در قبضه آنان بوده است؛ پس باید قول سوم را شایسته‌ترین قول بدانیم. (کراجکی، همان) از اینجا نیز روشن می‌شود که امامت، اصل است نه فرع و اقرار به آن بر همه واجب است و بر همه فرائض شرعی تقدم دارد. عقیده به امامت، فقط بر فریضه اقرار به خدا و رسول مقدم نیست؛ هرچند اقرار به امام علیه‌السلام و اطاعت او خود شامل اقرار به خدا و رسول و پیروی خدا و رسول است (1). در ادامه کراجکی این چنین می‌نویسد: می‌توانیم سخن خدای تعالی «وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» را به ائمه معنا کنیم؛ همان کسانی که در میان ائمه، جانشین پیامبر در تنفیذ و اجرای شریعت بودند؛ چراکه خداوند اطاعت ایشان را همانند اطاعت پیامبرش واجب گردانید. به همین جهت، باید در عصمت و کمال، همانند پیامبر باشند؛ وگرنه به طاعت کسی امر شده که دچار نقص و لغزش است، ستم روا می‌دارد، جهالت می‌ورزد و به‌دوراز لغزش، در هیچ راهی گام بر نمی‌دارد واحدی از ائمه را به کمال نمی‌رساند.

تعطیل بردار نبودن امامت

کراجکی معتقد است که خداوند در مورد امامت، هیچ‌گونه اجازه‌ای مبنی بر اهمال و تغییر صادر نفرموده است؛ لازمی این تعطیل ناپذیری این است که مسئله امامت از اصول دین است و نه از فروع آن. چه اینکه اگر از فروع دین می‌بود باید تعطیلی یا لا اقل تغییری در حکم و جوب آن پیش‌بینی می‌شد. مثلاً، بخشی از احکام دین، نسبت به شرایط دچار تغییر در حکم می‌شوند؛ گاهی حجمشان کم می‌شوند و گاهی هم اصل وجوبشان ساقط می‌شود. مثل نماز که در حضر تمام خوانده می‌شود اما در سفر، باید قصر خوانده شود؛ یعنی تعداد رکعاتش از 17 به 11 رکعت تقلیل پیدا کند. یا روزه بر فرد سالم و در حضر واجب اما بر مسافر و حائض روا نیست و از مریض و ناتوان به کلی ساقط می‌باشد.

در صورتی که نسبت به مسئله امامت هیچ‌گونه تعطیلی، اهمال یا تغییری تحت هیچ شرایطی اجازه داده نشده، چنانکه در مورد نبوت و توحید نیز چنین است؛ بنابراین، عدم اجازه رخصت، دلیل بر اصل بودن مسئله امامت است.

ضرورت امامت از نظر کراجکی و ادله آن

از آنجائی که ضرورت امامت امری اجتناب‌ناپذیر است؛ اما در تبیین وجه ضرورت و چرایی آن، اختلاف نظر است. اشعریان، ضرورت امامت را شرعی دانسته و تعیین امام را به‌عنوان یک تکلیف، واجب «علی الناس» می‌دانند؛ معتزلیان، مبنای ضرورت امامت را عقل دانسته و مثل اشعریان، تعیین امام را بر مردم واجب می‌انگارند (ج 2). متکلمان شیعه به ضرورت عقلی امامت و جوب تعیین امام «علی الله» معتقد و ملتزم‌اند (3). هر کدام از این مکاتب، برهینی دارند. کراجکی در تبیین ضرورت عقلی امامت، به استدلال‌های مشهور کلام شیعه متوسل نمی‌شود؛ بلکه استدلال‌های مخصوص به خود را ارائه می‌کند که در آثار دیگر متکلمان کمتر بدان‌ها توجه شده است. این استدلال‌ها هم به شیوه عقلی و نقلی ارائه شده‌اند.

امامت معنا پیدا می‌کند. توضیح اینکه خداوند، برآدمیان تکلیف کرده که از حق پیروی نمایند؛ تشخیص حق نیز از دو مسیر ممکن است: 1. عقل 2. نقل (سمع). خداوند، در زمان رسول خدا (ص) این دو راه را برای مردم آن عصر از طریق اعطای عقل و ارسال پیامبر تکمیل نمود. این تکلیف شامل حال مردم اعصار بعد از پیامبر نیز می‌شود؛ یعنی آنان نیز مثل مردم عصر پیامبر مکلف به پیروی از حق‌اند، با این تفاوت که دیگر وجود پیامبر در میانشان حضور ندارد درحالی‌که اقتضای عدل و حکمت خداوند این است که در هر زمانی بهانه را از مکلفان بگیرد؛ هم به طریق پدیدآوردن عقل در آنان و هم با معین کردن کسی که جانشین پیامبر باشد. اگر روا باشد که خداوند مردم را به احکام نقلی مکلف کند، اما راه دسترسی به نقل را برایشان ببندد، همان‌گونه رواست که مردم را به عقل تکلیف کند، اما عقل را از آن‌ها بگیرد. این حکم در نزد کسانی که اقرار به عدل کنند، روا نیست. نتیجه اینکه: امامت، اصل است نه فرع.

کراجکی بعد از تقریر استدلال، به اشکال یا شبهه‌ای که از سوی مخالفان طرح شده پاسخ می‌دهد: «اما مخالفان ما چنین می‌پندارند که مردم بعد از پیامبر، به دلیل وجود کتاب و سنت، از امام بی‌نیازند؛ درحالی‌که عقل این سخن را نمی‌پذیرد؛ چراکه حاملان سنت، در سنت، اختلاف دارند و روایان آن در اخبار تضاد دارند. تفسیر کتاب نیز محل اختلاف نظر است و در تبیین و توضیح معانی کتاب به فردی صادق و امین نیاز است تا روان انسان بدان آرام گیرد و ب دانش و پاکی او دل بندد.

نکته دیگر اینکه: پیامبر تذکاردهنده به امور عقلی است، همچنان که بیان‌کننده احکام نقلی و پناهگاه ائمه در تأویل‌ها و ملجأ آنان در زمان مشکلات است. خداوند چنین نیست که عموم مردم را به تمام دین مکلف بدارد، ولی راه رسیدن به آن را تنها برای برخی آسان گرداند؛ بنابراین شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که امامت واجب است و اصلی است که در امتداد نبوت است.

وجوب نقلی: ضرورت اطاعت از اولی الامر

کراجکی، پس از تقریر استدلال عقلی فوق، مبنی بر الاهیاتی بودن مسئله امامت، به سراغ نصوص دینی رفته، در تأیید استدلال خویش یک دلیل قرآنی ذکر می‌کند.

او با تکیه بر آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ (نساء: 59)»، بیان می‌کند که امام، جانشین پیامبر در امر تهذیب نفوس، ابلاغ دین، تعلیم، توفیق، امر و نهی، عقد و حل ائمه بوده و ائمه وظیفه‌دارند از امام، تبعیت و اطاعت کنند؛ همان‌گونه که از پیامبر خدا اطاعت می‌نمودند.

وی ابتدا سه احتمال را مطرح کرده و سپس یکی را ترجیح می‌دهد. احتمال اول: منظور از اولی الامر، دانشمندان؛ احتمال دوم: امیران جنگ و احتمال سوم: ائمه ابرار از اهل بیت رسول الله؛ اما مصادیق «اولی الامر» که در آیه آمده است چه کسانی است؟

کراجکی در پاسخ به این پرسش و تبیین اولی الامر، اظهار می‌کند: «به عقیده ما، قول سوم همه اقوال را انتظام می‌بخشد و دو قول دیگر در درون آن جای می‌گیرند؛ چراکه امامان از اهل بیت رسول الله علیهم السلام برترین، والاترین و مشهورترین

جانشین پیامبر خدا و در تمام روزهای سخت اسلام، در صحنه‌های خطر پیش قدم بود (8). «همچنین در شعری که از شاعر معروف آن زمان یعنی زفر بن زید اسدی برجای مانده نیز به وصف و عنوان وصایت حضرت علی تصریح شده: «گرد علی، آیدد و یاری اش کنید، زیرا که جانشین حقیقی و اولین گرونده به پیامبر است و آگاه باشید که اگر تنهاش گذارید، رویدادهای تلخ، ناگوار و گمراه کننده به سوی شما روی آورده و نجاتی برایتان نخواهد بود (9)».

کراجکی در ادامه به این شبهه که وصیت پیامبر از محدوده خانواده و اموال مربوط به خودش فراتر نرفته است، اشاره می‌کند؛ وی با اظهار شگفتی بیان می‌کند که این سخن از بس خودمتناقض و طنزآلود است که انسان‌های کم خرد را هم به خنده می‌آورد، چه اینکه همین‌هایی که مدعی اختصاص وصیت پیامبر، به امور مالی و خانوادگی‌اند، در جای دیگر ادعا دارند که اصولاً پیامبر چیزی تحت عنوان مال‌الارث یا ماترک از خود برجای نمی‌گذارد و نگذاشته است. آن‌ها بر پایه همین استدلال که پیامبر از خود مالی به ارث نمی‌گذارد، فدک، باغ وسیعی که در اطراف مدینه و متعلق به پیامبر بود را تصاحب نمودند و حقی که فاطمه تنها یادگار پیامبر بر آن باغ داشت را نادیده گرفتند (1).

استدلال بر مبنای ضرورت تبیین کلام وحی پاسخ بر شبهه‌ای که در مورد ضرورت عقلی وجوب تعیین امام از جانب خداوند، مطرح شده است. تقریر شبهه به این صورت است: الف) خدای متعال در قرآن فرموده است: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (انعام: 38) مادر این کتاب، هیچ چیزی را فروگذار نکرده‌ایم، معنای صریح آیه این است که قرآن کریم به‌عنوان کتاب الهی، از هر جهت کامل و تمام است؛ یعنی همه چیز در آن ذکر شده است. ب) همه امت اجماع دارند که رسول خدا در ابلاغ کلام وحی و انجام رسالت کوتاهی نکرده و هرآنچه را که از سوی خداوند سبحان از طریق وحی دریافت نموده به مردم ابلاغ فرمود. ج) اگر خداوند همه چیز را به پیامبر وحی کرده و پیامبر نیز در ابلاغ آن، شرط امانت را رعایت نموده پس چه نیازی به نصب امام از سوی خداوند بعد از رحلت پیامبر است؟ (1).

در ادامه به 4 تقریر کراجکی در پاسخ به شبهه مخالفین قول به «وجوب علی الله» نصب امامت، می‌پردازیم:

تقریر یکم

شکی نیست که هیچ چیزی در کتاب الهی، فروگذار نشده است؛ تمام آنچه برای هدایت و سعادت بشر لازم بوده، در قرآن کریم ذکر شده است.

باز هم شکی نیست که همه چیزها در قرآن کریم، با شرح و تفصیل نیامده؛ به همین جهت همواره نیازمند تبیین و تفسیر رسول خدا است. رسول خدا بعد از ابلاغ وحی به مردم، آیات الهی را برای آنان تفسیر می‌نمود و پرسش‌های مردم را باین واضح پاسخ می‌گفت. هیچ دلیل قانع کننده‌ای در دست نداریم که تأیید کند، رسول خدا در زمان حیاتش تمام قرآن را با تمام تفصیلاتش، برای مردم توضیح داده باشد؛ که هیچ نکته پنهان و ناگفته‌ای باقی نمانده تا مردم دوره‌های

در دو محیط ضرورت عقلی و نقلی به برخی از استدلال‌های او می‌پردازیم.

ضرورت عقلی

استدلال بر مبنای وجوب شرعی وصیت

یکی از براهینی که کراجکی در تبیین ضرورت عقلی-کلامی بودن مسئله امامت و رد دیدگاه اهل سنت مبنی بر فقهی-فرعی بودن آن، ارائه می‌کند اقامه استدلال بر مبنای وجوب شرعی وصیت در دین اسلام است. وجوب شرعی وصیت را مقدمه قرار داده، می‌گوید: این ادعا که پیامبر، بدون وصیت از دنیا رفته، یک تالی فاسد یا پیامد مفسده انگیز دارد: پیامبر برخلاف گفته‌اش ملتزم به شریعت نبوده است. اگر اصل چنین ادعایی را بپذیریم، باید تالی فاسد آن را که عدم التزام و پایبندی پیامبر به شریعت است را نیز قبول کنیم. در مقابل اگر بپذیریم پیامبر ملتزم به شریعت بوده، ناچاریم بپذیریم که نسبت به امر امامت وصیت نموده است. از آنجاکه نمی‌توانیم عدم التزام پیامبر به مسائل شرعی را قبول کنیم، ناگزیر وصیت او بر امر امامت اثبات می‌گردد.

کراجکی می‌نویسد: تأکید قرآن و روایات نبوی بر لزوم انجام وصیت، مستلزم آن است که این مسئله از ضروریات مسلمانی دانسته شده است؛ چنانکه در روایت نبوی آمده: هر کس در جایی دو شب بیتوته نماید، بایستی وصیتش کنار سرش باشد (4). کراجکی، بعد از ذکر این روایت، باور اهل سنت نسبت به عدم وصیت رسول خدا را مورد پرسش و نقد قرار می‌دهد: «خود اهل سنت، در روایات متعددی از رسول خدا، ضرورت وصیت برای هر مسلمانی را نقل کرده‌اند؛ مانند روایت رسول الله در صحیح مسلم: «وصیت بر هر مسلمانی حق است (5، 6)». یا روایتی که فرمودند: «هر کس بدون وصیت بمیرد بر جاهلیت مرده است (4)». و نیز در روایتی می‌فرمایند: «بر مؤمن جایز نیست که سه روز در جایی بماند، مگر وصیت کرده باشد (2، 3)»، اما اهل سنت قائل به وصیت پیامبر قبل از رحلتشان نیستند. کراجکی این باور اهل سنت را طبق این قول تناقض آمیز می‌داند: «بزرگان اهل سنت، از یکسو نسبت به وجوب وصیت و حرمت ترک آن برای همه مسلمین در شرع مقدس اعتقاد دارند و از سوی دیگر منکر وصیت پیامبر به‌عنوان منادی دین و رهبر بلا منازع جامعه اسلامی هستند». این تناقض آشکار رفتاری-گفتاری غیر قابل قبول بوده و نشانه باطل بودن دیدگاه آنان است (7).

در پایان کراجکی نتیجه می‌گیرد که با توجه به وجوب وصیت و التزام پیامبر به شرع مقدس اسلام، ممکن نیست که وصیتی از سوی پیامبر صورت نگرفته باشد.

وی در مقام اثبات وصیت پیامبر در مورد مسئله امامت، بیان می‌کند که چنین وصیتی از سوی رسول خدا صورت گرفته و علی ابن ابی‌طالب را به‌عنوان وصی و خلیفه بلا فصلش تعیین کرده است؛ دلایل و شواهد متقنی نیز برای این ادعا وجود دارد. یکی از آن قرائن این است که در زمان حیات حضرت علی، بسیاری از پیروان آن حضرت از میان مهاجران و انصار، وی را با وصف و عنوان وصی رسول خدا و جانشین بلا فصل آن حضرت می‌شناختند. خزیمه فرزند ثابت، مشهور به ذو الشهادتین که در صداقت میان اصحاب پیامبر زبانزد خاص و عام بود در این باره سروده: «علی، سالار اهل ایمان و

اگر امام در میان امت نباشد همیشه این احتمال وجود دارد که امت دچار تردید، فراموشی، اختلاف شده و یا به انگیزه‌های مختلف احکام شرعی را کتمان و یا انکار کنند. چنانکه شواهد تاریخی نیز این احتمال را کاملاً تأیید می‌نماید.

برای اینکه از شریعت و دیانت حفاظت صورت گیرد و حجت بر مردم تمام شود بایستی امام منصوص از سوی خداوند باشد تا شرع و قرآن را حفظ نماید (5).

تقریر چهارم

اگر فرض پیشین را نیز نپذیریم و شرایط به گونه‌ای باشد که تردید و فراموشی و کتمان و انکار شرع هم محال باشد، باین وجود ضرورت امام منصوص از سوی خداوند، امر اجتناب‌ناپذیر است. زیرا:

طبع و خواست مردم همیشه دچار اختلاف است و همت و اراده آن‌ها از هم جدا هستند و همه جاه‌طلب و دنبال ریاست و بزرگی و نفوذ و فرمان‌بردار کردن مردمانند و به دنبال جمع مال و برآوردن آرزو و آمال و به هرچه دلخواهشان باشد می‌شتابند و بسیار به هم حسد می‌ورزند و سخت به هم ستم کنند و این چیزی است که منکرش نباشد مگر کسی که امور بدیهی را نپذیرد و منکر محسوسات باشد و این وضع طبیعی نوع انسان نزد خردمندان دانش‌پژوه دلیل روشنی است بر اینکه مصالح احوال بشر و انتظام امور آنان و نگهداری مال و جانانشان میسر نیست مگر به وجود یک رئیس و پیشوای ربانی که در تدبیر امور مردم تأیید و توفیق الهی داشته باشد و هر نظری به سود یا زیان هر کس بگیرد درست باشد تا آن‌ها را از انحراف به استقامت کشاند و با نظر خود از پراکندگی نظرها جلوگیری نماید و با اقتدار خود معاند و لجباز را مقهور سازد و جلو ستم توانا را از ناتوان بگیرد و با تازیانه و تیغ آنان را سیاست نماید و اگر بی رئیس باشند و آنان چنان باشند که گفتم احوالشان تباہ و نظامشان گسیخته گردد و دچار هرج و مرج و سرگردانی شوند و شورش میان خود برپاکنند که مایه نابودی و جانکاهی آنان باشد و این چیزی است که همه خردمندان معترف به شرع و ایمان و منکر آن‌هم می‌دانند.

کراچکی در بحث اغلاط امت در احکام و بدعت‌هایشان در شرع در صفحه 149 به این مسئله می‌پردازد که اگر هیچ‌یک از استدلال‌های فوق را نپذیریم بازهم نمی‌توان منکر ضرورت امامت شد زیرا همگان اجماع دارند که در شرع احکامی وجود دارد (پاداش و کیفر اعمال افراد) که برای اجرای آن باید پیشوایی باشند و نزد همه امت پذیرفته شده که خدا این امور را به عهده پیشوا گذاشته است؛ و روا نیست که بی اجرا بمانند و ترک شوند.

کراچکی به این مسئله تأکید دارد که لازم است برای مردم در هر زمانی امامی باشد که احکام را اجرا کند و حدود شرع اسلام را اقامه نماید و جامعه اسلامی را از یورش کفار مضمون دارد و اسباب آزار و زیان مسلمانان را برچیند و با استفاده از قرآن و عقل جامعه را به سمت اجرای احکام و شریعت الهی هدایت کند.

بعد از پیامبر، با ابهام و پرسش و اختلاف مواجه شوند و برای فهم آیات الهی نیازمند توضیح و تفسیر گردند.

مردم بعد از پیامبر نیز همچون مردم عصر پیامبر مکلف به تکالیف الهی‌اند، همان‌گونه که مردم عصر پیامبر در فهم آیات الهی و احکام شرعی نیازمند توضیح و تفسیر پیامبر بود؛ مردم اعصار بعدی نیز این نیاز را خواهند داشت. اگر نیاز آنان از سوی خداوند پاسخ گفته نشود در واقع حجت برای آن‌ها تمام و عذر و بهانه از دستشان ستانده نشده است.

از سویی دیگر، حکمت و عدل الهی اقتضا می‌کند که مکلفان در تمامی دوره‌ها در شرایط برابر قرار گیرند؛ نه آنکه مکلفان عصر پیامبر از نعمت وجود آن حضرت به‌عنوان مبین و مفسر وحی بهره‌مند باشند و مکلفان دیگر اعصار از این نعمت محروم گردند. از مقدمات فوق این نتیجه به دست می‌آید که طبق عدل و حکمت الهی و ضرورت وجود مبین و مفسر آیات و احکام الهی در هر دوره‌ای، وجوب نصب و تعیین امام و جانشین رسول‌الله بر خداوند واجب است (4).

تقریر دوم

این تقریر در ادامه تقریر قبلی و بر مبنای تحقق مقدمه دوم، یعنی تبیین کامل کلام وحی و احکام الهی از سوی پیامبر است. کراچکی تأکید می‌کند که اگر فرض تحقق مقدمه دوم را نیز بپذیریم بازهم ضرورت عقلی نصب امام از جانب خداوند به قوت خود باقی می‌ماند. با این تقریر:

فرض می‌گیریم که پیامبر تمام احکام شرع را به‌صورت تفصیلی برای همه امت بیان کرده باشد؛ به‌گونه‌ای که حجت بر همگان تمام شده باشد، بازهم نمی‌توانیم منکر ضرورت عقلی امامت شویم. زیرا با فرض ارائه تمام احکام و تفصیل از سوی پیامبر، نمی‌توانیم منکر تفاوت درک، فهم، حافظه، عقیده و نیت افراد و در نتیجه منکر اختلاف در روایت‌ها شویم. چه اینکه آدم‌ها همه به یک درجه از ادراک و حافظه و انگیزه نیستند؛ برخی باذکاوت، تیزفهم‌اند و برخی کند فهم و کم استعداد، برخی دوستدار دانش و تارک دنیا و برخی طالب دنیا و تارک دانش، برخی کوشا اما کم‌حافظه و برخی نیز خلاف آن، برخی معتقد و باورمند به آنچه از پیامبر می‌شنیدند اما برخی نه و نمی‌توان دین خود را از کسانی دریافت کرد که معلوم نیست تا چه اندازه دقت در فهم، حفظ مطلب، رعایت امامت داشته‌اند.

از آنجا که هیچ دلیلی بر صداقت، عصمت و امامت هیچ‌کسی نداریم نمی‌توانیم در دین خود به هرکسی اعتماد نماییم، بنابراین خداوند سبحان باید کس یا کسانی را تعیین کند که حافظ شریعت و راهنمای امت باشد تا دچار تفرقه و اختلاف و ضلالت نشوند.

تقریر سوم

اگر فرض کنیم همه امت جمیع علوم شرع را از پیامبر دریافت و ثبت نموده‌اند؛ به‌گونه‌ای که در روایت آن‌ها نیز هیچ اختلافی میانشان به وجود نیامده است باین‌وجود نیز به اقتضای عقل و حکمت بی‌نیاز از وجود امام نخواهیم بود و وجوب نصب آن بر خدای متعال واجب است.

خواهند شد، آیا می‌توان بر خداوند و حکیم اعتراض نمود که چرا پیامبران را به رسالت مبعوث ساختی و مردم را به اطاعت از دستوراتشان فرمان دادی؟!

کراچکی با این مقدمه به دنبال رد توجیه آن‌ها در مسئله ظلم تقدیم مفضول بر فاضل است. و براین باور است که می‌بایست همان اعلم و افضل امت را مقدم می‌داشتند تا اتمام حجتی باشد.

ضرورت نقلی

نص بر امامت امام علی (علیه‌السلام)

کراچکی در التعجب فصل دوم می‌نویسد: «چگونه می‌توان پذیرفت که رسول خدا هنگام خروج از مدینه انبی به‌منظور جهاد یا سفر (که موقتی بوده)، برای خود جانشین تعیین نمود، ولی هنگام سفر آخرت و رحلت به جهان دیگر جانشینی تعیین نکرده است (4)».

در ادامه استدلال می‌کند که رسول خدا در مسیر بازگشتش از آخرین سفر حج، از سوی خدا مأموریت یافت تا آیه «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...» (مائده 67) که در مورد وصایت و امامت امام علی نازل شده بود در غدیر خم به مسلمانان ابلاغ نماید. در راستای همین مأموریت بود که رسول خدا، کنار چاهی به نام «غدیر خم» پس از ادای خطبه، علی را طبق دستور خداوند، به جانشینی خود منصوب کرد. و فرمود: «هرکس که من مولای اویم، زین پس علی مولای اوست». طبق نقل فریقین، بعد از این ابلاغ بود که آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده: 3) نازل شد که حاکی از کامل شدن دین اسلام بعد از آن ابلاغ است

نص بر امامت علی (ع)

در مورد نص بر امامت امیرالمؤمنین کراچکی معتقد بر نص جلی و نص خفی است.

نص جلی

بیان روشن و آشکار رسول خدا، که علم قطعی و یقینی، به صدور آن از آن حضرت وجود داشته باشد؛ یعنی شنوندگانی نص را از آن حضرت شنیده و مراد آن حضرت را نیز به‌درستی دریافته باشند. البته که اثبات نصیبت آن در زمان‌های بعدی از طریق استدلال به دست می‌آید؛ نظیر این سخنان پیامبر: «سَلِّمُوا عَلَيَّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ/ بر علی به‌عنوان «امیرالمؤمنین» سلام کنید. یا این سخنان که فرمود: «هَذَا خَلِيقَتِي فَيَكُمُ مِنْ بَعْدِي، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا/ این (اشاره به امیرالمؤمنین) جانشین من در بین شما بعد از من است؛ پس سخن او را بشنوید و اطاعتش کنید». کراچکی در مورد گزارش تاریخی این نصوص معتقد است که نص جلی فقط توسط شیعه امامیه گزارش شده مگر اینکه اصحاب حدیث عامه مواردی از این نصوص را که به محتوا و دلالت آن پی نبرده‌اند، در مجامع روایی‌شان ذکر کرده‌اند و دیگر دانشمندانی که مخالف امامیه بودند، نص جلی را رد کرده و منکر آن شده‌اند؛ همچنان که یهود و نصاری معجزات فعلی رسول خدا را رد و انکار کردند و فقط مسلمانان به نقل آن گروه از معجزات پرداختند.

تقدم عقلی افضل بر مفضول در مسئله امامت

این استدلال در قالب امامت خاصه یا به عبارت بهتر؛ بر مبنای رویکرد تاریخی و واقعیت‌هایی که در تاریخ اسلام رویداد؛ بیان شده است.

اصل استدلال:

الف) اطاعت مفضول از فاضل عقلاً واجب است؛

ب) علی بن ابی‌طالب در میان امت پیامبر فاضل‌ترین فرد بود؛

ج) اگر علی علیه‌السلام افضل امت پیامبر است پس امامت، حق ایشان و منحصر به او است چون امامت مفضول بر فاضل جایز نیست.

اهل سنت امامت مفضول با وجود افضل را جایز می‌دانند.

کراچکی می‌نویسد: «یکی از شگفت‌انگیزترین باورهای ایشان این است که امامت و رهبری انسان ناقص را بر انسان کامل، جایز می‌دانند که خلاف صریح عقل و خرد آدمی است. ایشان خود معتقد و معترف هستند که علی بن ابیطالب اشرف و افضل امت است، از نظر کمال در علم شریعت و بصیرت در تدبیر امور جامعه، برترین آن‌هاست، به‌طور مستمر، او حامل مسئولیت‌های بسیار سنگین بود و در دریای طوفانی اجتماع امت، ناخدایی ماهر و در نصرت و یاری دین و امت، پیشگام صحنه‌های مخاطره‌انگیز، عالم و عارف به احکام و حقایق دین، زاهد در مقابل زینت‌های دنیوی، صبور در بلیات و فتنه‌های شکننده و به‌طور خلاصه در همه مناقب و فضائل ممتاز بشری، سرآمد روزگار و برتر از همه امت بود تا آنجا که خداوند تعالی اعمال او را از همه امت بالاتر قرارداد و ثواب عمل خالصانه وی را بزرگ‌تر از ثواب اعمال امت فرا داد (9). کراچکی در ادامه می‌گوید: حتی طبق روایاتی که خودشان نقل می‌کنند در عرش الهی فرشتگان او را در جوانمردی یگانه می‌دانند و نیز در جنگ خندق ثواب یک ضربه شمشیرش را از عبادت جن و انس برتر می‌خوانند. با این وجود چنین شخصیت ارجمندی را از عالی‌ترین منصب‌های اجتماعی بازمی‌دارند و امت را از امامت او محروم می‌سازند. منصبی که تنها شایسته او بود و او نیز لایق چنین جایگاهی بود و عقل‌های سلیم شهادت می‌دهند که تنها چنین انسانی که در قلّه فضائل قرار دارد، سزاوار پذیرش این مقام و موقعیت خطیر است (8).

وی در ادامه استدلال اهل سنت در توجیه امامت مفضول را بیان نموده، نقد می‌کند: «از جمله افکار شگفت‌انگیز ایشان در توجیه و چاره‌جویی باطلشان درباره معذور بودن در مقدم داشتن مفضول بر فاضل این است که بیعت کنندگان با ابوبکر ترسیدند که اگر علی بن ابی‌طالب خلافت را در دست بگیرد، گروهی از مسلمانان به خاطر کینه‌ها و عقده‌های فراوان و ریشه‌داری که از امیرالمؤمنین علی داشتند مرتد شده و از اسلام خارج گردند پس تقدیم ابوبکر بر علی بن ابی‌طالب گرچه حضرت علی افضل از او بود، امری لازم می‌نمود (6).

در پاسخ این توجیه تقدم مفضول بر فاضل کراچکی بیان می‌کند که انسان دانا هنگامی که امور مختلف با یکدیگر تراحم پیدا کنند، باید بهترین آن‌ها را برگزیند ولو اینکه جمعی گمراه یا کافر گردند، همچنان که خداوند سبحان پیامبران را به سوی مردم فرستاد، باینکه می‌دانست قطعاً عده زیادی از مردم به ایشان ایمان نیاورده و کافر

خصوص تصریح می‌کند: روایات و اخباری که موجب علم {اطمینان و یقین} می‌شوند دو گونه‌اند: 1. اخبار متواتری که به دلیل کثرت راویان و عدم قرینه بر تبانی آنان بر دروغ، نتوان گفت که دروغ‌اند؛ 2. خبر واحدی که قرینه صحت داشته باشد تا حدّ تواتر که آن قرینه برهان بر درست گوئی خبردهنده بوده و بطلان در آن راه نداشته و فسادی در آن رخنه ننماید و اگر خبر واحد، عاری از قرینه تأییدکننده باشد چنانچه گفتیم حجیت نداشته و به هیچ وجه مورد اعتماد و عمل واقع نمی‌شود.

و اما مسئله امامت طبق نظر کراچکی یک امر ذاتاً عقلی است که بر خواسته از سرشت و ماهیت الهی آن است. به این معنی که امامت، نه یک ایده بشری که یک منصب و لطف الهی در ادامه نبوت و رسالت پیامبر گرامی اسلام است. امامت، تداوم پیامبری و برای تحقق بخشیدن به اهداف رسالت است. اگر امامت در کار نباشد، تعالیم و آموزه‌های حیات‌بخش پیامبر دچار تحریف، فراموشی و نابودی می‌گردد. هدایت و رستگاری از افق زندگی انسان‌ها رخت برمی‌بندد.

در مسائل کلامی کراچکی پیرو مکتب بغداد و شیخ مفید است. چنانکه شیخ مفید در مواجهه با مسائل کلامی از روش عقلی بهره می‌گیرد، کراچکی نیز همچون استادش عقل و روش عقلی را در مسائل کلامی دارای جایگاه ویژه‌ای می‌داند. وی علاوه بر اینکه از نصوص و متون دینی استفاده شایان می‌کند اما روشش در استناددهی به نص، تخته‌بند عقل و قواعد عقلی است. او معتقد است که اگر روایت یا حدیثی از مرحله نقد سندی به سلامت بیرون نیاید و یا محتوای آن با رهاوردهای عقلی در تعارض و تقابل باشد، نمی‌توان در مقدمات استدلال‌های کلامی از آن، بهره گرفت.

وی در خصوص مرجع نهایی معرفت و شناخت، معتقد است که این مرجع، فقط و فقط عقل است؛ زیرا شناخت یا کلی است و یا جزئی و محسوس، امور کلی صرفاً با عقل قابل‌درک است اما امور محسوس با حس، گزارش معرفت حسی اما از طریق نقل متواتر قابل اعتبار است، چون امکان جعل و تبانی بر دروغ تنها در صورتی مردود می‌شود که تواتر وجود داشته باشد و این نیز حکم عقل است.

References

1. Karajki, Abul-Fath Muhammad bin Ali bin Othman, Hirat Nameh, translation and rewriting of Al-Tawjab, Seyyed Ahmad Fatemi, Qom: Hadi Publications, 2011.
2. Baqir al-Daghoqi, Al-Abanah on al-Mamathala fi al-Istadallal between Tariqi al-Nabwa and Imamah, in: Qom, Al-Al-Bayt Institute, Trathana publication, Sunnah al-Thaniyyah and al-Ashroon, 1427.
3. Allameh Sheikh Abdullah Nameh, Kanz al-Fawadee, Research, Qom: Dar Al-Zakhair Publishing House, 1410.

شیعه بر ثبوت نصّ جلی، به تواتر آن استدلال می‌کند؛ همچنان که مسلمانان بر ثبوت معجزات فعلی پیامبر (ص) به تواتر آن‌ها استدلال می‌کنند. پس ایراداتی که نواصب در موضوع تواتر، در اثبات نصّ جلی بر شیعه وارد می‌کنند، بر خود آن‌ها در باب تواتر نقل معجزات فعلی پیامبر وارد است. روش استدلال بر اثبات نصّ جلی بر امامت، همان روش در اثبات معجزات فعلی رسول خدا است. بنابراین، به این طریق، روشن شد که تکذیب و تأیید امامت، همانند تکذیب و تأیید رسالت است.

نصّ خفی

بیان تلویحی و نه تصریحی، که دلالت قطعی و جزمی، بر امامت، به دست نمی‌دهد ولیکن با توجه به اعتبار دلالت روایت، اشکالی ندارد که نصّ بر امامت را به طریق استدلال، از آن سخنان استنباط نمود. همانند این سخنان پیامبر: «أنت منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانبی بعدی/ جایگاه تونزد من، منزلت هارون نسبت به موسی است؛ مگر اینکه پس از من پیامبری در کار نیست؛ یا این سخن حضرت که فرمود: «من کنت مولاه، فهذاعلی مولاه».

طبق نظر کراچکی، نصوص خفی بر امامت امیرالمؤمنین را همگان نقل کرده‌اند به شمول نواصب و امت برصحت این نصوص اتفاق نظر دارند و هیچ کس در مورد نقل آن از پیامبر، ادعای مخالف ندارد؛ لکن نواصب ادعا می‌کنند که نصّ خفی در ثبوت امامت امیرمؤمنان حجیت ندارد و آن را به گونه‌ای تأویل می‌کنند که از مراد اصلی (امامت) خارج می‌شود. آنان می‌گویند: نصّ خفی به فضیلت و رتبه جلیل علی دلالت دارد؛ ولی بر امامت او دلالت ندارد. و در نهایت در صفحه 115 ذیل مبحث پاسخ به عدم وجود نصّ خفی در مورد امامت به صراحت تأکید می‌نماید، شیعه همانند مسلمین باید این نکته را برای مخالفانش تبیین کند که نصّ خفی، دلالت بر امامت دارد، همچنان که معجزات قولی (قرآن) بر نبوت دلالت دارد. پس تکذیب یا تأیید هر یکی از این دو (نبوت و امامت) همانند تکذیب یا تأیید هر دو است و صحت آنچه ذکر شد، بدین طریق روشن می‌شود.

نتیجه‌گیری

آنچه در مورد روش کلامی کراچکی می‌توان بدان اشاره اینکه وی از شاگردان و تربیت‌یافتگان مکتب کلامی بغداد است؛ بدین جهت روش کلامی ایشان نیز تا حدّ زیادی وابسته به همان مکتب فکری‌ای می‌تواند باشد که شیخ مفید مؤسس مکتب بغداد داشت.

در مورد روش استفاده از اخبار وی به پیروی از استادش شیخ مفید، مبنای ایشان را اتخاذ کرد. به همین دلیل در استدلال کلامی خود معمولاً به صرف روایات و اخبار بسنده و استناد نمی‌کرد؛ بلکه اگر روایتی اعتبار سندی‌اش ثابت می‌شد و با ظواهر و قوانین عقلی در تعارض و تقابل قرار نمی‌گرفت از آن به عنوان مقدمه استدلال کلامی بهره می‌جست؛ اما اگر روایت یا حدیثی از مرحله نقد سندی به سلامت بیرون نمی‌آمد و یا محتوای آن متعارض با قوانین عقلی می‌نمود هرگز بدان توجه نمی‌نمود. به همین جهت، او علاوه بر عدم حجیت خبر واحد، حجیت خبر متواتر را نیز در صورتی که مخالف با قراین و شواهد تأییدکننده بود، نمی‌پذیرفت. چنانکه خود، در این

4. Translated by Kanz al-Faadi, Mohammad Baqer Kamreai, Treasure of Shia Imamiyyah, Volume 2, Tehran: Ferdowsi Publications (special stock), 1357.
5. Faris Hassoun Karim, I am surprised by the general confusion in the issue of Imamate, Sepehr Publishing House, 1421.
6. Salim Gandami, translation of Risal al-Abaneh, in the Qur'an and Hadith Studies Journal, No. 15, pp. 141-182, Qom: 1386.
7. Allameh Hali, Hasan bin Yusuf, Mantehi al-Mutlib, vol. 1, stone print
8. Shahrastani, Muhammad bin Ahmad, Millam wa al-Nahl, vol. 1, Beirut: Dar al-Marafa, 1402.
9. Ibn Abi al-Hadid, Commentary on Nahj al-Balagha, vol. 13.